

بسم الله الرحمن الرحيم

مردی نام آور با نامی بلند

که یزدانت از داد و مردی سرشت

کنون شاد باشی به خرم بهشت

می‌رسیم به داستان نوشتن جامعه‌شناسی نخبه‌کشی در سال ۶۷ و نقش مسلم مهندس سحابی در آن و چاپ آن در سال ۱۳۷۷ با تیراژهای ۳۳۰۰ تایی، ۵۵۰۰ تایی و ۱۱۰۰۰ تایی تا سال ۱۳۸۹ که به چاپ ۳۳ رسید. از نوشتن اینها منظوری دارم که بعدا به آن می‌پردازم ولی قبل از آن باید بگویم که نوشتن در مورد مهندس سحابی برای من بسیار سخت و اندوه آور است. مهندس عزت‌الله سحابی همچون مقتدای^۱ خود از اعیان و اشراف ملی‌گراها و وطن‌دوستان و دین‌داران واقعی بود، او به نظر من آبروی وطن دوستی و اسلام دوستی بود، مسلمانی مومن و ملتزم، شریف، مردی اهل عمل سیاسی، گستاخ و نترس، پرتجربه در عرصه سیاست و اقتصاد، با روابط عمومی قوی، اهل قلم، اهل قرآن و روایت، سخت متواضع و مودب و دوست داشتنی، خوش استعداد و خوش حافظه. از زمانی که با ایشان آشنا شدم همیشه مرا مورد محبت خود قرار می‌داد. این مرد عمل، مرد علم و تجربه هم بود و در عرصه خود مردی نام آور با نامی بلند و به قول بیهقی "مردی سخت کافی و به کار آمده"^۱ بود. و این را نیز نیک می‌دانیم که "غایت کار آدمی مرگ است و روز عمر او به شبانگاه رسیده بود"^۲.

"دراز باد سعادت اخروی او به بزرگی و دولت و نصرت در نزد خداوندگار به انواع کامکاری".

هرآنکو جهان را به نام بلند

بگیرد به رفتن نباشد نژند^۳

اکنون من همان دعایی را در حق او می‌کنم که ایرانیان زمانی که رستم را در گور نهادند کردند، رستمی که تجسم ایمان و راد مردی و دفاع از آب و خاک و آراسته به همه صفات پسندیده بود، و از زبان فردوسی می‌گوییم:

کنون شاد باشی به خرم بهشت

^۱- تاریخ بیهقی، انتشارات دانشگاه فردوسی ۱۳۵۰ صفحه ۷۲

^۲- همان صفحه ۲۷

^۳- شاهنامه فردوسی تصحیح ژول مل صفحه ۲۹۱

که یزدانت از داد و مردی سرشت^۴

البته سرنوشت دخترش هاله هم اندوه بار بود، خداوند روز حشر آنان را با شهدا و صدیقین محشور کند.

گفتم مرد عمل سیاسی و مرد علم بود، من همین دومی را میخوامم اندکی، ان هم در عرصه ای خاص و باز هم با اجمال (که ابهام آور هم خواهد بود) بکوم. حول و حوش سال ۱۳۶۶-۶۷ در یک فضای امنیتی سنگین آقای مهندس سبحانی با دوستانشان جلساتی داشتند در خانه ای در حوالی سیدخندان، بحث ها هم همان بحث های متعارف همیشگی مردان عمل سیاست ایران. یک جلسه خصوصی هم داشتند که ظاهرا در همان محل تشکیل می شد که حدود ده نفری شرکت می کردند که از آن مجموعه این افراد را به یاد می اورم، آقای حسن یوسفی اشکوری، آقای دکتر رضا رئیس طوسی، آقای دکتر تبریزی، آقای دکتر فریدون سبحانی و آقای مهندس سبحانی و چند نفر دیگر که اسم آنها در خاطر من نیست.

بحث هم همین بحث های متعارف راجع به مسائل سیاسی و اقتصادی کشور بود و ایشان از من خواسته بود به آن جلسه بروم و صحبت کنم. استنباط می شد که آقای میرحسین برونو و آقای هاشمی رفسنجانی بیایند، در آن جلسات بحث بر سر این بود که اگر فلانی برود با خط مشی هایی که دارد و فلانی بیاید با این خط مشی ها، اوضاع اقتصادی داخلی و سیاسی داخلی و روابط بین المللی چنین و چنان تر می شود، من هم گفتم هر کس بیاید وضع بهتر نمی شود، بحث و استدلال بالا گرفت، من دو جلسه بحث کردم، محکم، که نمی شود، می گفتم ایران در مدت زمان بعد از اسلام گهگاهی رو به سوی ساماندهی اقتصادی و سیاسی رفته و در همان هنگام نیز علائم هشدار دهنده قوی میداده که این وضع قابل دوام نیست اما از زمانی که با حریفان قوی پنجه ای روبرو شده که مجهز به علم و تکنولوژی و اقتصادهای آنچنانی هستند، این تمدن ایلی به سرایش افتاده و اگر پول نفت نبود که به ظاهر چند دهه ای آبروداری کند اکنون می گفتم ما کم مشکل تریم یا افغانستان. می گفتم برای این کشور اگر می خواهید فکری یا برنامه ریزی بکنید اول بشناسید و بعد اقدام کنید. در آن جلسات تمامی تلاش من این بود که مشکلات از جمله استبداد را که ام الخبائث است از حالت فردی در بیاورم و در بستر اجتماعی بنشانم و به آن هویتی جمعی بدهم که هر هویت جمعی نیز بالذات هویتی تاریخی پیدا می کند. راجع به الگوهای مصرف، تولید، رانت، صندوق رانت، گروه های ذینفع، قدرت و رانت و علم و تکنولوژی، تمدن ایلی، فرهنگ غارتی و ... از همه و همه می گفتیم، بعضی سکوت می کردند، بعضی نقد می کردند، پای قائم مقام و امیرکبیر و مصدق به میان آمد گفتم شاه به تنهایی علیه او کودتا نکرد، آن فرهنگی علیه او کودتا کرد که

روشنفکرانش به قول مصدق فهمشان کمتر از رعیت و کشاورزان احمد آباد بود، و نبودن هیچگونه نهاد و سازمان مدنی متناسب با افکار او و الی ماشاءالله از این مسائل، جمع چندان همراهی نمیکرد و برای آقای سحابی هم هرچند منکر نبود پذیرش حرف های من آسان نبود که یک مرتبه در قتل امیرکبیر یک فرهنگی و تمدنی ایلی را مسئول بدانیم و سر بحث پیش بیاید که این فرهنگ از نظر اقتصادی غارتی است و نه رقابتی و همین ویژگی را هم در سیاست دارد.^{□□}

در انتهای جلسه دوم یکی از آن جمع خنده تمسخرآمیزی کرد که این حرف ها فلان و بهمان است. من هم به رگ غیرتم برخورد، گفتم می نویسم و می آورم اما "روشمند"، شما هم نقد کنید مکتوب اما "روشمند". بر سر این کلمه روشمند هم بحث داریم با آقای سحابی که به آن خواهیم رسید. مهندس سحابی که درود خداوند بر او باد گفت کی می آوری؟ گفتم ۷-۸ روز دیگر. آدمم خانه و هرچه یادداشت داشتم مرتب کردم، شب و روز بعد از حدود ده روز یا کمتر دستخط را در حدود ۱۶۰ صفحه A4 بردم خدمت ایشان، در تاریخ یازدهم دیماه سال ۱۳۶۷. گفتم بفرمائید. گفت نوشتی؟ گفتم نوشتم، تعجب کرد، گفتم مکتوب نقد کنید. از آن جمع کسی به من پاسخ نداد.^{□□□} فقط آقای سحابی دست نوشته را به دقت خواند و غلط های املائی ان را گرفت و گاهی در آن نکته ای با تعجب از من و این نوشته، نوشت. چون فهرست نداشت به قلم خودش برای آن روی صفحه اول فهرست تهیه کرد. بعضی جاها را هم کنارش برای خودش خط کشیده بود که دقت بیشتری بکند. از جمله، وقتی نوشته بودم که به قول امیرکبیر "عیرت از روح ایرانی رخت بر بسته است"^۵ و مصدق هم همین نظر را داشت برآشفته می شد. وبه این نوشته ها می رسید کنار آن خط می کشید که بیشتر تامل کند. " مصدق به فهم نهادهای سیاسی غرب که به ایران آمده بود واقف بود و می دانست که ازادی لایه ای از فرهنگ ملی است. در صورتی که فرهنگی در موقعیت جوامع صنعتی با تحولات خاص خود قرار نگرفته باشد، ازادی های سیاسی- اجتماعی- اقتصادی به مفهومی که در جوامع صنعتی رایج و همراه با ضمانت اجرا وجود دارد غیر ممکن خواهد بود"^۶ کنار اینگونه مسائل را خط کشیده بود.

انجا که نوشتم مصدق نخست وزیری رضاشاه را قبول نکرد و گفت با مستبد کار کردن مستلزم استعفاء از شخصیت است و گفته مستوفی را به مخبرالسلطنه آوردم که به او گفته بود ما با قبول نخست وزیری تا گردن در لجن فرو رفتیم، مواظب باش تو تا فرق سر فرو نروی کنارش خط کشیده بود.

^۵- رضاقلی علی، جامعه شناسی نخبه کشی، نشر نی صفحه ۲۰۹

^۶- همان صفحه ۲۱۸

همینطور که غلط‌های املایی و انشایی را می‌گرفت و با خط خوش در حاشیه یادداشت می‌کرد به بعضی جاها که می‌رسید و با شخصیت خودش سنخیت داشت و پای صفاتی در میان بود که سخت عزیز و نمک آبروی زندگی مردان بودند، زیر آن خط می‌کشید که هم در خودش می‌دید و هم در خودش می‌خواست تقویت کند. از جمله زیر اوصاف شخصیتی قائم مقام را خط کشیده بود که برجسته شود که بود. آنجا که آوردم "از نظر علمی، قائم مقام در زمان خود و به نسبت فرهنگ ایران پیش کسوت بود و از نظر شخصیتی چون کوه با صلابت و نشکن و فساد ناپذیر بود/ از این تعبیرات خیلی خوشش آمده بود/ از حد زمانه خود البته فرزانه تر بود. دقایق مسائل سیاسی و اقتصادی را نیک می‌دانست. دست پرورده پدرش میرزای بزرگ (میرزا عیسی قائم مقام) پیشکار عباس میرزای ولیعهد بود. در تبریز هم که پشت جبهه ایران و روس بود و هم نسبت به نقاط دیگر ایران به مراکز صنعتی-تجاری غرب نزدیک تر بود، رشد و پرورش یافته بود. شرایط رشد و صلابت شخصیت، او را اولین قدیس در جمع در یوزگانی کرد که در تاریخ نخست وزیری ایران را به ننگ و رنگ خود آلودند". دوباره به این اوصاف که می‌رسید خط می‌کشید و معلوم بود که خون در رگ هایش ضربان شدید تری پیدا می‌کند و با اوصافی چون صلابت شخصیت و قدیس و مطرود بودن در یوزگی احساس هم خوبی و هم خونی و هم خانگی می‌کرد.

بارسیدن به انواع و اقسام تحلیل‌ها و به کار بردن کلمات و وصف‌های پررنگ، ایشان هم در کنار نوشته‌ها احساس متفاوت پیدا می‌کرد. وقتی می‌نوشتم از قول کسی که "... ایرانیان به همین خاطر دلالی را پر دوست می‌دارند" دور تا دور آن را خط می‌کشید.

وقتی اوصاف غرب و ایران را هم زمان توصیف کردم و پیامدهای آن را با شروع جنگ‌های روس و ایران و شکست‌های پی‌در پی گفتم و رسیدم به این نقل قول نیچه که گفته بود "... ای نژاد کوتاه روز رقت انگیز، ای زادگان غم و اندوه... بهترین تقدیر آن است که در دسترس شما نیست یعنی نژاد و نبودن، پس از آن بهترین تقدیر زود مردن است..." اینجا که به سرنوشت ایران گره می‌خورد و هماهنگی آن با قول نیچه، یک مرتبه برآشفته می‌شد و در حاشیه می‌نوشت "نویسنده چه چیزی را می‌خواهد تبلیغ کند؟"

من هم ترجیح می‌دادم و می‌دهم با سکوت از کنار این عزیزان عبور کنم و بیشتر دل‌آنها را با دشنه بی‌رحم واقعیت تراش‌نیستر زنم. ولی الان که او نیست به شما می‌گویم در روزشمار زندگیش بخوانید که

پس از آن تاریخ دو بار آرزوی مرگ کرده بود، چون دو بارش را نوشته من آنرا ضرب در ... می کنم و نیچه بنده خدا هم بیش از این نگفته بود که بمیرید و این تنها چیزی است که در اختیار شماست. وقتی نوشتم " در واقع جنگ ایران و روس مصداقی از این گفته نیچه بود که گروهی از درندگان موبور از نژاد فاتحان و مهتران، با تشکیلات جنگی و قدرت ساماندهی پنجه خود را در پهلوی مردمی کوتاه روز و رقت انگیز، زادگان غم و اندوه که بهترین تقدیر آنان مردن... " بود فرو کردند ، در اطراف زادگان غم و اندوه دایره کشیده بود که سخت با آن احساس انس و الفت کرده بود.

در همین راستا که تحلیل های واقع بینانه و عریان از واقعیت می کردم و می نوشتم براشفته می شد، دلش می خواست از شدت تقصیر هم وطنانش بکاهد و بر شدت تقصیر جوامع صنعتی که در حال هجوم به همه ممالک آنروز بودند بیفزاید و وقتی به این جمله ها رسید سخت کلافه شد که " ... این پیکار است که نامش زندگی ست، آنچه لازم است توانایی است نه نیکی، غرور است نه تواضع، تدبیر است و نه نوع دوستی... آنچه اختلافات را فیصل می دهد و سرنوشت را تعیین می کند، قدرت است نه عدالت... ". و از طرف دیگر بیسمارک می گفت " در میان ملت ها نوع دوستی معنا ندارد و مسائل جدید با رای و خطابه حل نمی شود، بلکه با خون و پولاد و توپ فیصله می یابد ". کنار این مطالب خط کشیده بود و علامت تعجب و سوال گذاشته بود و کنارش نوشته بود " نویسنده می خواهد به کجا برویم؟! "

حق با او بود اما اعتقادی و ایدئولوژیکی و اخلاقی. حق با من بود اما " روشمند و علمی " .

از اینجا وارد بحث می شوم که جنبه نقد به بخشی از اندیشه های ایشان دارد و من با ایشان و تقریبا همه همفکران ایشان این مشکل را داشتم و با همه احترامی که برایشان داشتم و دارم و در برابرشان زانو میزنم، ولی نمیتوانم با آنها همفکری کنم و آن از اینجا شروع می شود.

قبل از اینکه وارد بحث شوم چون ایامی است که با پرواز روح هدی صابر هم روبرو هستیم و با این مسائل هم که عنوان کردم در ارتباط است نکته ای بیفزایم، اول اینکه هدی به همه صفات نیکو آراسته بود و نیازی به گفته من نیست و مصداق این گفته کیخسرو از زبان فردوسی بود:

نباید که یزادن چو خواندت پیش

روان شرم دارد ز کردار خویش^۷

واقعا که شرمنده نزد خداوند نرفت، نه تنها که شرمنده نرفت بلکه سرافراز رفت. عمری به مجاهدت و عبادت و تلاش برای مردم. او با روحی شاد و خندان رفت و باز به زبان فردوسی:

همه شاد و خندان به یزدان شوید

چو رفتن بود شاد و خندان شوید^۸

که البته این کار همه کس نیست. اهل ورزش بود و به کسانی چون تختی و سید حسن رزاز عشق می ورزید و خود روحا از طائفه پهلوانان بود و ما هم با این ابیات روح او را مخاطب قرار می دهیم:

که بیدار دل پهلوان شاد باد

روانت پرستنده داد باد

زمین سر به سر سبز با داد تو

روان و خرد گشت بنیاد تو^۹

منظور از این گریزی که به هدی زدم، هم ذکر خیری بود و هم اینکه دست نوشته جامعه شناسی خودکامگی را به او دادم گفتم میخواهم چاپ کنم نظرش را بگوید، دیدمش دستنوشته را پس داد و گفت صلاح نیست چاپ کنید، هم روحیه با آقای سحابی بود. تحلیل های عریان راجع به ایران که جامعه و مردم را مقصر بداند ازارش می داد، تقریباً جناحی از اهل فکر ایران هم عقیده اند که مقصر تمام عیار در عرصه بدبختی ها استبداد است و استعمار این هر دو البته در سرنوشت ما نقش بسیار دارند اما اینها در خلأ فعالیت نمی کنند. من هم بحث را دو قسمت می کنم. یکی اخلاقی که کم و بیش با آنها همدردی می کنم و یکی علمی و روشمند که در این عرصه نمی توانم با آنها همراهی کامل بکنم. نیازی به شرح و بسط موضوع است که اینجا مقذور نیست و کلا تمام کسانی که ایدئولوژیک و اخلاقی مسائل را

^۷- شاهنامه فردوسی تصحیح ژول مل صفحه ۱۱۲۲

^۸- همان صفحه ۱۱۲۲

^۹- همان صفحه ۱۸۹

نگاه می کنند و گرایش به "مرد عمل سیاسی" دارند اگر هم اشراف علمی و روشمند و تحلیلی به مسائل داشته باشند، باز هم خیلی علاقه ای به اظهار آن ندارند، چون سیاسیون نمی توانند صبر کنند که شرایط آماده شود مثلاً برای دموکراسی و جمهوری، کم پیدا می شود مثل مصدق که بگوید نه با جمهوری موافقم نه با امثال آن، شرایط آن در ایران فراهم نیست و اینکه بسیاری از کشورهای مشروطه سلطنتی جزو کشورهای بزرگ جهانند.

اگر من بگویم که روی زندگانی ایلی یا فرهنگ ایلی یا تمدن ایلی!! نمیتوان تمدن صنعتی برقرار کرد، نمی توان دموکراسی برقرار کرد و ... برای سیاستمداران اهل فکر و عمل تحمل این سخت است و این را مساوی تعطیل همه چیز می گیرند، سیاستمدار اهل عمل، مرد عمل نیاز به شعارهایی دارد که بتواند مردم را پیرامون خود برای در هم کوفتن رقیب آماده کند، هیچ کس قبل از انقلاب شعار نمی داد که رای مردم مانند اسکناس باطله است و هرچندتایی از آن را در صندوق بیاندازید ارزشی ندارد یا اینکه مردم بی مردم، اگر این را می گفتند رای به دست نمی آوردند، تمام مردان عمل سیاسی هم نمی توانند ایدئولوژیک نباشند، وقتی هم که ایدئولوژیک می شوند از تحلیل واقعیات همانگونه که هست می مانند، اگر جامعه ای صد سال و بیش از آن یک نوع حکومت را تجربه کرده باشد و هرچند بار هم که آمده باشد که آن نوع از حکومت را بر هم بزند دوباره گرفتار آن شده باشد، به نظر شما چه باید بکند؟ دست کم در سطح نظری نباید دنبال این باشد که چرا این جامعه فقط از این "نوع حکومت" تولید می کند؟ اولاً که این نوع حکومت با این نوع جامعه سنخیت دارد و برای این نوع جامعه "طبیعی" است. یعنی این نوع جغرافیا، این نوع اقتصاد، این نوع نهادهای دینی، سیاسی- اجتماعی و به زبان دیگر این نوع نهادهای اجتماعی، نهادهای عالی مرتبه خود را از سنخ خود می آفرینند نه از نوع دیگر، اگر هم بخواهیم بدانیم چگونه شد که کشورهایی که مثل ما شاه داشتند توانستند تغییرات نهادی ایجاد کنند، باید بدانیم اولاً در همان زمان چه تفاوت های نهادی با ما داشتند و دوم چه تحولات نهادی ای منجر به این شد که در عرصه سیاست و اقتصاد تولیدات خود را تغییر دهند مثلاً از استبداد به مشروطه ... عبور کنند و همین مستلزم مطالعه عمیق و روشمند و علمی تحولات نهادی جوامع است. تنها کسیکه در این جمع خیلی عمیق بود مهندس بازرگان بود. حالا یک نکته ای را هم اینجا بیاورم که باز ذکر خیری از مهندس بازرگان و مهندس سبحانی باشد. جامعه شناسی خودکامگی تازه منتشر شده بود، همه بحث آن کتاب این بود که روی تمدن ایلاتی با اقتصاد غارتی (که شرح مفصل احتیاج دارد) نمی توان به جز استبداد انتظار

داشت و این از بطن جامعه می روید^{۱۰} و در آن کتاب داستان ضحاک را شرح دادم که در واقع دنبال کار فردوسی را بعد از هزار سال گرفتیم. کتاب را دادم به آقای سحابی و یک نسخه هم برای مهندس بازرگان توسط ایشان. آقای سحابی به من گفت بیا آقای بازرگان کارت دارد، رفتیم، بار اول بود که مرا می دید. کتاب را به دقت خوانده بود و دعا و ثنا گفت و گفت: "جانا سخن از زبان ما می گویی" بعد گفت چرا به این حدیث پیامبر اشاره نکردی (که به اجمال برگزار می کنم) حدیث را خواند، گویا کتاب را در این حدیث خلاصه کردیم، یا حدیث خلاصه کتاب است و آن اینکه از رسول گرامی نقل شده است که "اعمالکم عملکم، ان حسنت اعمالکم صلحت عملکم" یعنی عمل شما، رفتار و هنجار شما، الگوهای تعاون شما، کنش های متقابل شما، اعتقادات و سازه های ذهنی شما و در یک کلام نهادهای فرومرتبه شما زاینده و بوجود آورنده نهادهای عالی مرتبه شما هستند، به زبان امروزی دستگاه قضایی، اجرایی، تقنینی و در یک کلام هیأت حاکمه و رفتارش نسبتی با جامعه دارد اگر نهادهای فرومرتبه مستعد بودند، حاکمان خوب عمل می کنند و الا نه. این را گذشتگان ما هم فهمیده بودند و امروزی ها هم که نوبل می گیرند به بیان دیگر می دانند، اگر این جمله نورث نوبل برده اقتصاد نهادگرا صحیح باشد که هست می گوید "صرفه های اقتصادی نسبت به مقیاس در تدوین نظام حقوقی، عدالت و دفاع، اصلی ترین عوامل زیربنایی تمدن هستند"^{۱۱} اگر این باشد در جغرافیای قبل از پول نفت ما شرایط تمدن سازی را نداشتیم و نساختمیم. البته بحث ارتباط نهادهای فرومرتبه و عالی مرتبه جهات دیگری هم دارد، فقط یک جمله بر آن می افزایم که رابطه از بالا به پائین و تاثیر گذاری آن امروزه همچون گذشته همچنان مورد نظر و بحث است.

مهندس سحابی مرد عمل سیاسی بود با استعداد و حافظه قوی و اطلاعات بسیار زیاد اقتصادی-سیاسی. ولیکن تمام این داده ها را به تناسب نیازش برای رد و قبولی که مورد نیازش بود مورد استفاده قرار می داد، سخنانش نظم نظری یا نظم تئوریک نداشت، به همین جهت نه گذشته را می توانست روشمند تحلیل کند، هرچند اطلاعات گرانی داشت و نه گذشته را به صورت نظری به حال بپیوندد و نه در مورد آینده می توانست تا آنجا که من می دانم، ارزیابی های دقیق علمی داشته باشد. البته به صورت تکه پاره چرا می توانست. یک مصاحبه بلند با مجله چشم انداز^{۱۱} دارد که آنجا بسیاری از آراء خود را آورده است و

^{۱۰}- نورث داگلاس، ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی، ترجمع غلامرضا آزاد ارمکی، نشر نی ۱۳۷۹ صفحه ۳۳

^{۱۱}- نشریه چشم انداز شماره...

یک نامه بلند به آقای خاتمی^{۱۲} در سال ۱۳۷۶ که چکیده آرائش آنجا آمده است، در نهایت دلسوزی و علاقه و با اطلاع کافی ولی بدون نظم تئوریک و این احکام من تقریباً در مورد سرمقاله های ایران فردا هم صدق می کند. من وقتی آقای خاتمی با آن شعارهای مطلوب اهل نظر به ریاست جمهوری انتخاب شد، کتاب نخبه کشی را برایش فرستادم و در اول کتاب برایش نوشتم اگر می خواهی پای سخنانت بایستی و پافشاری کنی منتظر سرنوشت میرزا تقی خان باش چون این کشور به دلایلی که آوردم ریاضت کشی اقتصادی، تغییر الگوی مصرف، تغییر الگوی تولید، تغییر الگوی توزیع را بر نمی تابد و هم استعداد این را ندارد که بازار سیاسی را بی نقص کند یا قدرت را توزیع کند. صف کشی منافع به صورت جدی شده است و چاره ای ندارید مگر در همان شیب حرکت کنید که پانصد سال پیش با شروع برخورد ما با غرب شروع شد (در کتاب توضیح دادم) ایرانی ها با اصلاح گرانشان همان کاری را می کنند که با قائم مقام و میرزا تقی خان و مصدق کردند و اگر کوتاه آمدی که نمی دانم چه می شود. آقای سحابی هم آن نامه بلند را فرستاده بود، دوباره همان راهنمایی های مطلوب ایشان، آخرش را هم دیدیم. از فحوا و لابلای سخنان آقای سحابی هیچ نظم نظری کلی که در دل آن فعالیت های سیاسی و اقتصادی شکل گیرد و به تحولات نهادی تاریخی بیانجامد بر نمی آید و یا من ندیدم، نظم تئوریکی که بگوید چرا هر چقدر تلاش می کنیم تا الگوی توزیع قدرت و ثروت را تغییر دهیم نمی توانیم و تنها آئین نامه های اجرایی برای بهبود می نویسیم. البته اگر مرحوم سحابی در برابر بنده بود می گفت من که نظریه پرداز دانشگاهی نبودم و نیستم، من مرد عمل سیاسی هستم و این توقع نابجاست. من هم می گفتم که کم کم وقت آن رسیده که آن دقایق نظری را داشته باشیم، میرزا تقی خان گفته های پخته ای داشت، من از مصدق گفته های نظری قوی ای دیدم که بعد از او یک بار هم به این پختگی از دولتمردان نشنیدم. به شدت از لحاظ نظری قوی بودند. به هر روی، اگر ذهن تربیت "نظری" یا "تئوریک" نداشته باشد، نمی تواند جامعه را به صورت یک هویت تاریخی - جمعی، در حال تحول در نظر بگیرد و متغیرهای آن را در جای خود بگذارد و تحلیل کند و تحولات نهادی را در نظر داشته باشد. در نتیجه جمع اطلاعاتی را که در اختیار دارد، متناسب با انگیزه و علاقه به هم ربط می دهد یا از هم جدا می کند. آن چیزی که نظم نظری به اندیشه می دهد نظریه است، ذهن باید مجهز به یک سیستم نظری باشد که نقاط قوت و ضعف آن نظریه را هم بداند و سپس اتفاقات را به هم متصل کند. ذهن اگر پراکنده باشد، چگونه می تواند

^{۱۲} - پیام تبریک به مناسبت انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری

بفهمد که ضربه پذیری یک دستگاه قضایی از کجاست، بگویند همه اینها از قضات بی سواد ناشی می شود، یا قضاتی که مطامع اقتصادی یا سیاسی دارند، یا فشار استبداد و یا ...

همه اینها گفته شود، رد یا قبول شود، هنوز حاق مطلب بیان نشده است، یک نظریه می خواهد که بگوید یک قانون چیست، چگونه بوجود می آید (منظورم از نظر شکلی نیست) چگونه قابل دفاع است و چگونه اجرای آن کم هزینه می شود و کم هزینه شدن اجرا به معنی کارآمد شدن حقوق مالکیت است و آنهم به معنی افزایش بهره وری، و آنهم به معنی فوران ثروت و صنعت و فکر است، مالکیت معنوی کارآمد و هم راستایی منافع شخصی و اجتماعی، حق اختراع و و پوشش هزینه های آن قوه ابتکار را به جنبش در می آورد.

شروع پیدایش قانون اگر برگردد به تقسیم کار و تخصص گرایی و رشد مبادله و تحقق سودهای ناشی از مبادله و تحقق و دقیق تر کردن مبادله و تقسیم کار و هزینه مبادله و پیوند قانون با همه نهادهای غیر رسمی و گروه های ذینفوذ برای حمایت از آن برای منافع خودشان و ... در این صورت شما می بینید که در زندگی ایلی، اصلا تقسیم کار به معنی اجتماعی، اقتصادی آن بوجود نیامد، مبادله رشد پیدا نکرد و ... قانون هم بوجود نیامد و قانون های وارداتی هم در مقابله با نهادهای غیر رسمی و نبودن گروه های دارای قدرت چانه زنی از پا درآمدند، اگر ما به نظریه ای مسلح باشیم در راستای آن نظریه می توانیم از نظام قضایی آسیب شناسی کنیم، دیگر به نتایج نگاه نمی کنیم، به فرایندها توجه می کنیم، فرایندهایی که منجر می شوند به استقلال قوه قضائیه، از اینکه قضات "طاغوتی" را بردارند و قضات فلان و بهمان بگذارند مشکل حل نمی شود. پس در راستای همین روش شناسی و همین نظریه داشتن است که ما می توانیم در سایه آن کار "علمی" بکنیم و صحیح و سقیم را در ارتباط با یکدیگر پیدا بکنیم و دانش خود را عمیق تر و بهتر بکنیم. اینجا بود که این عزیز در آنجاها که می رسید یا می رسد نظراتش از نظر عمق محل تامل می شود، واقع این است که من تا کنون در اراء ایشان نظریه ای ندیدم که ذیل آن کار کنند. (خدا کند که این جملات در میان دوستان ما کدورت ایجاد نکند، که بر سر هر دوی آن کتاب ها و موضع گیری ها ما با آن ها مشکل پیدا کردیم که بعضا رفع هم نشده است ولی فکر می کنم مرحوم سحابی عمیقا دوست داشت که ما مسائل را علمی تر و عمیق تر ببینیم و خوب تر به همین خاطر همیشه روابطش با من محبت آمیز بود. این اواخر که آقای هدی صابر در حسینیه ارشاد مسائل تاریخی

تدریس می کرد ایشان دو بار به من تلفن کرد و از من خواست که من هم بروم، به همان دلایل که گفتم نرفتم و از من آزرده شد، منظورم این است که اگر خودشان بودند این حرف ها را برمی تابیدند، شما هم با لطف ایشان نگاه کنید.

ما که یک تمدن ایلی بیشتر نداشتیم در نتیجه نه تاریخ شناسی اینجا متولد شد و نه جامعه شناسی سیاسی و نه جامعه شناسی اقتصادی، نه جامعه شناسی تاریخی و ...

حالا که دسترسی به اینها پیدا کردیم، علممان هم خیلی ناقص است، نسبت به خودمان تا آمدیم فکر کنیم، ایدئولوژیک بود و به شدت سیاست زده. شاید الان بهتر باشد که نواقص خود را رفع کنیم. به نظر آقای سروش در چند قرن اخیر در معرفت و معیشت ادیان قبض و بسط هایی رخ داده است. ما هم دلیلی نداریم، دانش سیاسی خود را تکمیل تر نکنیم و دستگاه های عالی مرتبه را همانگونه شرح کنیم که از جهاتی متناسب با سطح معرفت و معیشت اقتصاد و سیاست ایلی بود، ما اگر بتوانیم دانش خود را متحول و عمیق تر کنیم، قطعاً در عملکرد سیاسی - اقتصادی مان هم تغییر حاصل می شود. ما مجبوریم و نظام سازه های ذهنی ما مجبورند بیرون را با عینک یک نظریه نگاه کنند، چه بهتر که در نظریه و انتخاب آن خودمان عمیقاً اندیشیده عمل کنیم. ما در سایه تئوری و نظریه می توانیم امور خارجی را به هم پیوند دهیم، اگر ما نظریه نداشته باشیم، چطور می توانیم پیدایش حقوق را به تقسیم کار و تخصص گرایی و گروه های دارای قدرت چانه زنی ربط بدهیم و عدم استقلال قوه قضائیه را از اینجا پیگیری کنیم، اگر ما نظریه نداشته باشیم، چگونه توجیه کنیم که چرا علوم جدید اینجا نروئیدند و وارداتی هستند، اگر ما نظریه نداشته باشیم چگونه می توانیم بگوئیم این علوم جدید که وارداتی هستند، مثل اقتصاد، چرا مشکل ما را نمی گشایند، ولی مشکل اقتصاد آمریکا را می گشایند، آنجا کار دانشمندان می شود و جایزه می گیرند، اینجا تهدید می شوند که حرف نزنند. اگر نظریه نداشته باشیم ممکن است بگوئیم، بودجه تحقیقاتی کم است، یا فلان وزیر خوب نبوده است ولی اگر نظریه داشته باشیم به حاق مطلب می رسیم و رفع عیب از آن می کنیم. باز متأسفانه به این نتیجه می رسیم که به هزاران دلیل و علت بر روی تمدن ایلی علم نمی روید. از محمد بهمن بیگی بپرسیم تا شرح دهد در ایلات نا امنی تولید می شد ولی مدرسه نه، نه اینکه آنها ذاتاً آدم های بدی بودند، به شرایط زندگی ایلی پاسخ می دادند. ما در مطالعه تاریخی و اجتماعی بیشتر از همه جا نیاز به نظریه داریم، که در این جنگل آشفته چه چیزی

را به چه چیزی ربط بدهیم، اگر نظریه نداشته باشیم واقعا از دید درست دور می مانیم. این تئوری ها هستند که "مربوط" را از "نامربوط" جدا می کنند. دانستن بیشتر و بهتر در گرو نظریه است.

من در نزد آقای سحابی دو چیز را ندیدم، یا به دو چیز کمتر عنایت داشتند، اول یک فهم نظری روشمند تاریخی از جامعه ایران که این جامعه چه مسیری را تا اینجا آمده و دیگر اینکه در حال حاضر چه قوه تحملی دارد، مثلا ایا جمهوری به معنی واقعی را با توجه به توانمندی های جامعه ایران برمی تابد یا نه، یکی دیگر اینکه عمق مناسبات بین المللی را خیلی ساده می گرفتند. تصور بر این بود که جامعه موم است. به هر شکلی در می آید، واقعا همین ها نقطه ضعف های ما بود. حالا باید یک انتقاد روش مند از کاستی های خود می کردیم و اشتباهات خود و دیگر اینکه نظریه پیدا می کردیم که تبیین نسبتا خوبی از گذشته ارائه دهد و هم گذشته را به حال وصل کند و توانمندی حال را در تحمل نهادها و سازمان های وارداتی به کشور نشان دهد از دو حال خارج نیست. ایران یا کشور ایلاتی و توسعه نیافته بود یا نبود، اگر بود می بایستی اجزاء تشکیل دهنده این ایران را اعم از سازمان ها و نهادهای رسمی و نهادهای غیر رسمی شناسایی کرد، دوم تداوم اینها را نشان داد و سوم وضعیت موجود آن ها را در برخورد با سازمان های وارداتی غربی و برخورد آنها را در رابطه نهادهای رسمی و غیررسمی و سازمان ها نشان داد تا نقاط ضعف و قوت خوب شناسایی شود، اگر انتقاد از خود نداشته باشیم به خطاهای خود پی نمی بریم.

من واقعا این است که این نگاه را به صورت روشمند در نزد سیاستمداران اهل عمل یا تئوریسین های ایدئولوژیک خودمان ندیدم و من نمی دانم در چه زمانی می خواهیم این حفره خالی را پر کنیم. دنیا که به آخر نرسیده و ما هم موظف هستیم، درست و غلط کارهایی را کردیم برای ایندگان نقادی شده بگذاریم، من خودم در اوایل انقلاب خیلی مسائل را ساده می دیدم و هر کاری را شدنی و از اهم نکاتی که در اینجا اوردم غافل بودم ولی از همان ابتدا و قبل از آن چون درگیر کار بودم یک اختلاف دیدی پیدا کردم که مثل اینکه ما مبادله بی هزینه نداریم یا اینکه مبادله با هزینه صفر پیدا نمی شود، یا اینکه اینطور نیست که ما هر کاری دلمان می خواهد بکنیم، انجام بشود، یا انجام شدنی نیست یا زمان بر و پرهزینه است یا اینکه آنقدر هزینه آن سنگین است که فایده ای در انجام آن متصور نیست، ما اگر اینها را ندانیم آنوقت هوس می کنیم که استکبار جهانی را با مشت خرد کنیم، جامعه بی طبقه توحیدی

بسازیم، جامعه النبی درست کنیم، عدالت را بگسترانیم، در عین حال هم در رفاه کامل باشیم، کار پر زحمت هم قبول نکنیم و دنبال چیزهایی بگردیم که در جهان نایافتنی هستند. سرمایه دارها را به بهشت راه ندهیم، تولید را تخته کنیم، مردان اهل علم را اخته کنیم، نفس را در سینه ها خسته کنیم، بعد هم توقع داشته باشیم در بازارهای سیاسی ناقص و فوق العاده پرهزینه، اقتصاد شکوفا داشته باشیم، یکبار بیندیشیم که وارث چه جامعه ای هستیم و چه کاری شدنی است و چه کاری نشدنی است. کی میخواهیم بپذیریم. چه وقتی باید بگوئیم از این جامعه بیش از این نمی آید، اینجا متوقف بشوید. آن آرمانها در اینجا شدنی نیست. چرا سازه های ذهنی خودمان و جمع مخاطبین را اصلاح نمی کنیم.

جامعه ایلی که هیچ "قانونی" را تولید نکرده، هیچ دستگاه قضایی را تا زمان رضاشاه تاسیس نکرده و هزاران کار دیگری که نکرده کارهای ساده و پیش پا افتاده را انجام نداده، حالا چگونه می تواند افرادی را که سازمان یافته اند و قدرت نظامی دارند، و قدرت اقتصادی دارند و به صندوق رانت وصل اند ملزم به اطاعت از قانون کند. می دانیم که قانون نداشتن یعنی چه، یعنی هزینه تاسیس سازمانی را که برایش حل اختلاف کند نداشته که تاسیس کند، یعنی اینکه راه و روش آئین نامه های آن را نیز نداشته، یعنی اینکه می باید، مورد به مورد اختلافات به صورت های گوناگون حل شوند، یعنی آنقدر خون بریزند تا "خون بس" اعلام شود. یعنی اینکه هیچ نیروی اجتماعی، اقتصادی وجود نداشته که در تدوین قانون و اجرای قانون نفع داشته باشد و نفع ببرد، یعنی تمرین نداشته، برای این کار حقوقدانی که اینها را تدوین کند، ضابطی که اجرا کند نداشته، چگونه می شود یک مرتبه یک انشای عالی را به نام قانون اساسی بپذیرد و همه حقوق متصور در جهان را نیز در آن بگنجاند و فردا هم اجرای آن را بخواهد، شدنی است؟ من فکر می کنم به اندازه عبید زاکانی و فحوا و محتوای آن داستان موش و گربه او پیش نرفته ایم. او می دانست وقتی قدرت اقتصادی و سیاسی و... یکجا جمع می شود چه می شود.

اگر تمامی سرمقاله های ایران فردا را نگاه کنیم می بینیم که آقای سحابی راجع به همه چیز بحث کرده و نوشته. در مورد هر موضوعی سیاسی و اقتصادی - اجتماعی سخنی گفته است. شاید بتوان گفت کمتر نکته ای از مسائل مبتلا به ایران باشد که ایشان به آن اشاره ای نکرده باشد. از همه پیامدهایی که اقتصاد ملی را رنج می داد یا بازار سیاست رقابتی را می آزارد، از آزادی و عدالت اجتماعی، ریاضت ملی، سخت گیری در مصرف، کوشش ملی در تولید، مفهوم ملیت و نقش آن در ساختن ایران، کار خلاق و اعتبار و بی

اعتباری آن، بازار دلالی و واسطه‌گری، نوآوری و ابتکار، تاسیسات زیربنایی و تولید و نیروی انسانی، این عناوین را می‌توانید ضرب در ... کنید که آقای سبحانی در سر مقاله‌ها، سخنرانی‌ها، نوشته‌ها آورده و پیرامون آن صحبت‌های خوب کرده، ولی من ندیدم ایشان ذیل یک نظریه تحلیل کنند و بگویند چرا مردم ایران کلفتی نان و نازکی کار را ترجیح می‌دهند و کم و بیش می‌توان رد پای محبوبیت این واسطه‌گری را پیدا کرد. از زمان‌های گذشته دور تا صفویه تا قاجاریه و هم اکنون تحلیل کنیم که بر اثر چه عواملی از گذشته دور تا به حال مردم به این کار کشیده شدند، چرا پاداش‌های اقتصادی در عرصه تولید شکل نمی‌گرفت و در زد و بند و واسطه‌گری شکل می‌گیرد، تحلیل و تبیین با وقایع نگاری آن فرق می‌کند. همان دستگاه نظری که این مسئله را تبیین کند می‌تواند پاسخ بدهد که چرا ابتکار و ابداع و نوآوری هم شکل نگرفت، ولی من تحلیل تاریخی و در ذیل یک دستگاه نظری را در ایشان ندیدم. همان دستگاه، کار خلاق و شکل‌گیری نیروی انسانی کارآمد و مسائل دیگر را نیز باید بتواند تحلیل کند، شاید هم در نهایت به فکر مصدق بازگردیم که میگفت این فرهنگ تحمل اینگونه کارها را ندارد و بدون دستگاه نظری و نظریه قطعا نمی‌توان کار روشمند علمی کرد.

با وجود همه اوصافی که درباره ارائه روشمند مباحث و مبتنی بر نظریه کردن آنها مطرح شد در عین حال باید بدانیم که دستیابی به یک مبنای نظری مشخص برای فهم روشمند آنچه در ایران می‌گذرد کار ساده‌ای نیست و خود نیازمند تلاش‌های سترگ انسان‌های بزرگ و صاحب صلاحیت می‌باشد. ضمن آنکه ساحت نظر به کلی جدا از ساحت عمل و واقعیت نیز نیست. این دو از یکدیگر تاثیر می‌گیرند و بر یکدیگر نیز تاثیر می‌گذارند. شرط آنکه این تاثیرات متقابل منشا دستاورد شود آن است که حداقلی از ظرفیت‌های گوناگون اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی تدارک شده باشد و بسترهای نهادی نیز اجازه تعامل ثمر بخش میان حوزه‌های نظر و عمل را بدهد بنابر این گمان نرود که به صرف فهم اهمیت وجه نظری کار تمام شده محسوب می‌شود. این در واقع سرآغاز یک دوران تلاش خستگی‌ناپذیر برای رسیدن به آن میزان حداقلی از قابلیت‌های نظری است.

این بحث‌ها در حد نظری است، نمی‌توان جامعه را نگه داشت و گفت بایستید تا من مطالعاتم را پیگیری کنم و بعد جواب بدهم، همین که انتقاد از خود کردیم شکوفایی شروع می‌شود و می‌دانیم که کورمال کورمال در عمل داریم جلو می‌رویم، باور نکنیم که با تغییر آدم‌های هیأت حاکمه جهان زیر و

رو خواهد شد. نهادها هستند که ابتکار، خلاقیت، تولید، واسطه‌گری، رشوه و فساد و ... را تعریف و به اجراء در می‌آورند. آدم‌ها در لابیرنت نهادها راه می‌روند.

برگردیم به روانشاد سحابی تاریخ‌نگار، گواه علاقمندی او به ایران، اسلام، عدالت، آزادی، دموکراسی و ... بود. برای تحقق اهدافش یا در حال مبارزه بود و زندان یا مطالعه و بحث و نقد. آنچه من در خصوص نقد ایشان آورده‌ام، به معنی این نبود که ایشان از نظریه‌های اقتصاد خرد و کلان بی‌اطلاع بود. ایشان می‌دانست که انباشته شدن نقدینگی در نزد مردم چه مشکلاتی ایجاد می‌کند، فساد اقتصادی چه می‌کند، اقتصاد واسطه‌گری چه می‌کند، ناامنی اقتصادی چه می‌کند، تورم چه نتایجی به وجود می‌آورد. در نتیجه در این قسمت من بحثی ندارم. آنکه گفتم ذیل نظریه کار نمی‌کردند، نشان دادن این مجموعه اقتصادی در دل سیاست و اقتصاد ایران و در دل مسائل بین‌المللی بود. ایشان می‌خواستند "تغییر" بدهند از پادشاهی و کشور نیمه مستعمره و از تمدنی ایلاتی به کشوری مستقل، آزاد، دموکراتیک و در عین حال اسلامی. این تغییر چطور ممکن بود؟ چگونه می‌شد که قانون اجرا شود آن هم در کشوری که قانون تولید نکرده بود و هزاران سال سابقه بی‌قانونی داشت و سابقه ناامنی و سابقه اقتصاد غارتی و سابقه اینکه ریختن خون مردم از کشتن یک گوسفند آسانتر بود و مسائل اینچنینی. ایشان نگفتند در یک چنین کشوری چگونه می‌توان تغییر ایجاد کرد و نهادها و ساختارهای نهادی تاریخی چه می‌کنند؟ و چگونه اجازه می‌دهند تغییر انجام شود و تا کجا؟. در واقع نظریه ای که به ما بگوید :

۱- متغیرهای ثبات اقتصاد معیشتی- غارتی گذشته چه بوده است؟

۲- آیا وابستگی نهادی به گذشته داشته ایم یا می‌توانیم نداشته باشیم؟

و ۳ این "تغییر" چگونه ممکن می‌شد و "تغییر" چه چیزی به چه چیزی ممکن بود انجام شود؟.

اگر ذیل این نظریه کار می‌کردند، شاید به صورت نظری به نتایج دیگری می‌رسیدند. من در واقع این نظریه را ندیدم. ایران از این نظریه پردازها یا کم دارد یا من ندیدم ولی مطلعین اقتصاد خرد و کلان که به حمدلله و به لطف دانشگاه‌های وارداتی بسیار بسیار زیادند و مدعی. چه کسی از لحاظ نظری باید بگوید که انقلاب چرا و به چه نتایجی ختم می‌شود؟ انقلاب یک تغییر است. اگر نتایج مطلوب نداشته باشد و یا به نتایج خلاف انتظار برسد باز هم مجاز است؟ چه کسی به ما خواهد گفت که دیدگاه‌های

انقلابیون کجایش اشکال داشته است؟ چرا مصدق گفت با جمهوری مخالفم و گفت زمینه آن فراهم نیست؟ چرا همه منطقه را جمهوری‌های سلطنتی دربرگرفت؟ هر کس بالا می‌آید دیگر پائین نمی‌رود؟ وقتی مصدق می‌گفت با جمهوری مخالف است در ذهنش می‌دانست که اجرای قانون به چه بستری نیاز دارد. حالا و در نتیجه امیدوارم این که گفتم از لحاظ نظریه ذیل نظریه کار نمی‌کردند موضوع مناقشه روشن باشد و حمل بر هر نظریه‌ای نگردد.

والسلام

ا-دکتر محمد مصدق

□□-البته منکر فرق آدم‌ها با یکدیگر نیستیم و منکر تلاش برای بهبود هم نیستیم، اینها کلی است و ابهام آور، احتیاج به شکافتن دارد ولی اکنون فعلاً بحث شناخت است.

□□□-اینهم روشنفکر وطنی!!! البته بگذریم که تا امروز هر دو آن کتاب‌ها نقد می‌شوند نه توسط آن جمع.

□□-طرح مسئله به این شکل مبهم و کلی است، چون اکنون جامعه تغییرات سازمانی زیاد کرد و نهادهای رسمی آن هم تغییر کرده، البته با پول نفت و الگوی نهادهای غیر رسمی آن ماندگار شده و در عین حال ساختار نهادی متناسب برای زایش بازارهای جدید سیاسی و اقتصادی غیر غارتی و غیر رانتی بوجود نیامده است.